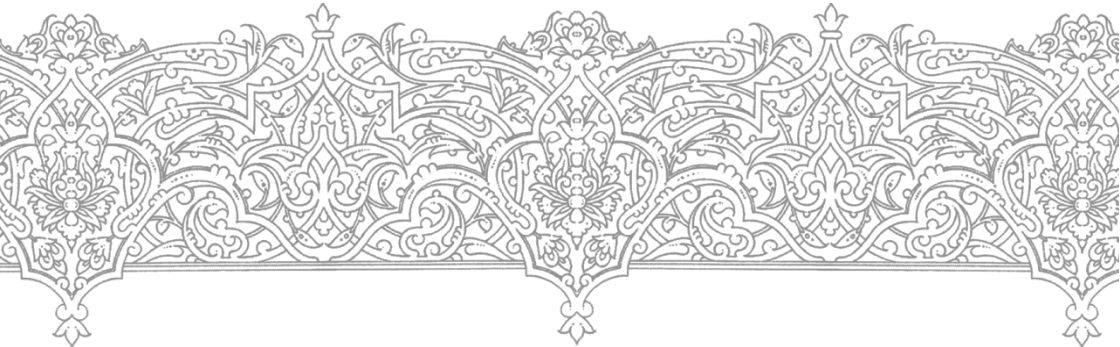


خلاصه کتاب

نشانه های راه (معالم فی الطريق)

اثر شهید سید قطب



مقدمه مولف:

بشریت امروز بر لبه پرتگاه سقوط قرار دارد. البته نه به سبب تهدید به فناپی که بر سرش آویزان است، چون این نمادی از بیماری است و خود بیماری نیست. بلکه به سبب افلاس بشریت در عالم «ارزشها»یی است که حیات انسانی می تواند در سایه آنها رشد و نمو سالمی داشته باشد و ترقی صحیحی بکند. این واقعیت هم اکنون در جهان غرب به وضوح دیده می شود و غرب فاقد «ارزشها»یی شده است که میبایست به بشریت ارزانی بدارد. اوضاع و احوال در بلوک شرق نیز به همین منوال است.

و ناگزیر باید رهبری نوینی را برای بشریت جست!

دیگردوران رهبری بشریت به دست غربیها رو به زوال است. البته نه بدان جهت که تمدن غربی از لحاظ مادی ورشکسته شده باشد یا از لحاظ اقتصادی و نظامی، ضعیف و ناتوان... ولیکن به خاطر اینکه نظام غربی نقش خود را به پایان رسانیده است چون دیگر هیچ اندوخته ای از «ارزشها» ندارد که پشتوانه‌ی او در این رهبری باشد.

یک رهبری باید وارد عمل بشود که توانایی ابقاء و رشد دادن این تمدن مادی را که بشریت از طریق نبوغ اروپایی در ابداع مادی بدان رسیده است، داشته باشد و افزون بر آن برای بشریت ارزشهایی نوین و کامل – در مقایسه با آنچه که تاکنون شناخته است – و نیز برنامه ای اصیل و مثبت و در عین حال واقعی را به ارمغان بیاورد. و این تنها اسلام است که این ارزشها و این برنامه را دارد.

اکنون در این بحرانی‌ترین و آشفته‌ترین و پراضطراب‌ترین ساعتها، وقت آن رسیده که «اسلام» و «امت اسلامی» به ایفای نقش خود بپردازند ...

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره آیه ۳۰)

هنگامی که پروردگار توبه فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد.

همچنین وقت آن رسیده است «امت اسلامی» آنچه را خدا از برگزیدن آنها برای رهبری مردم اراده کرده است، به تحقق برساند:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَهُمْ ذُووْنَ بِلَالِهِ (آل عمران آیه ۱۱۰)

شما (مسلمانان) مادامی که به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید و به خدا ایمان دارید،

بهترین امتی هستید که برای (راهبری) مردم پدیدار شده‌اید.

اما اسلام نمی تواند نقش خود را ایفا نماید مگر اینکه در یک جامعه یعنی در یک «امت»، تجسم پیدا کند. چون بشریت - به ویژه در این روزگار - به عقیده ای محض که مصداق واقعی آن را در یک زندگی مشهود نبیند، گوش فرا نمی دهد.

امت مسلمانان هم قرنهای بسیاری است که از «وجود» ساقط شده است... چون امت مسلمان، «سرزمینی» نیست که اسلام در آن زیسته باشد و یا «قومی» که اجدادشان در یکی از اعصار نظام اسلامی زیسته باشند. مقصود از امت اسلامی جماعتی از انسانها است که حیات و بینشها و اوضاع و نظامها و ارزشها و موازین آنها تماما از برنامه اسلام برچوشد...

پس باید این امت را دوباره به وجود آورد تا اسلام بتواند نقش مورد انتظار خود را در رهبری بشریت بار دیگر ایفا نماید. باید این امت را که در زیر رسوبات نسلها و بینشها و اوضاع و نظامهای بیگانه با اسلام و برنامه اسلامی دفن شده است، «از نو آفرید». هر چند که گمان می کنند هنوز هم این امت در قلمروی موسوم به «جهان اسلام» پای برجاست!!

البته من نیک می دانم که میان این تلاش در جهت این «بازآفرینی» تا تصاحب نمودن «رهبری»، مسافت بسیار زیادی وجود دارد. چون روزگار درازی است که امت مسلمانان از صحنه «وجود» و «شهود» ناپدید شده است...

به هر حال ناگزیر به این «بازآفرینی» هستیم و لذا تلاش در جهت این بازآفرینی اسلامی، نخستین گامی است که تخطی از آن ممکن نیست.

برای آنکه آگاهانه عمل کرده باشیم، باید فاکتورهای صلاحیت این امت را برای به دست گرفتن رهبری بشر - بطور دقیق - درک نماییم تا عناصر آن را در اولین تلاش هایمان برای این بازآفرینی، اشتباه نگیریم. این امت در حال حاضر نمی تواند و از او هم انتظار نمی رود در ابداع مادی چنان تفوق خارق العاده ای را به بشریت نشان بده که گردنهای را به کرنش درآورد و رهبری جهانی خود را از این زاویه بر کرسی بنشاند. بنابراین باید وجه امتیاز دیگری را جست. وجه امتیازی که تمدن غرب از آن بی بهره باشد. البته این بدان معنی نیست که ابداع مادی را فروگذاریم. این یک وظیفه واجب دینی ما است که در این زمینه تمامی تلاش خود را بکار ببندیم اما نه به عنوان «وجه امتیازی» که بخواهیم از راه آن، رهبری بشریت را در موقعیت فعلی بدست بگیریم، بلکه باید آن را به عنوان یک ضرورت ذاتی برای موجودیت خود تلقی نماییم.

لذا برای رهبری کردن بشریت به وجه امتیاز دیگری غیر از ابداع مادی نیاز است و این وجه امتیاز هم جز «عقیده» و «برنامه» اسلام چیز دیگری نیست. چون عقیده و برنامه اسلام به بشریت اجازه می دهند که همین دستاوردهای نبوغ مادی را حفظ نمایند ولیکن به شرط اینکه تحت کنترل بینش دیگری جز آن بینش مادی باشد تا به موازات برآورده شدن نیازهای مادی از طریق ابداع مادی، نیاز فطرت انسان نیز برآورده شود.

امروزه تمام جهان از لحاظ اصلی که خاستگاه پایه ها و نظامهای زندگی مردم است، در «جاهلیت» به سر می برد. جاهلیتی که این امکانات سرسام آور رفاهی و ابداعات مادی، هیچ چیزی را از آن نمی کاهند! این جاهلیت بر اساس تجاوز به فرمانروایی خداوند در زمین و تجاوز به مهمترین ویژگی الوهیت یعنی حاکمیت شکل گرفته است. جاهلیت امروز، حاکمیت را به بشر واگذار می کند و عده ای از آنها را معبود عده ای دیگر می سازد. آن هم نه به شکل ابتدایی و ساده ای که در دوران جاهلیت قبل از اسلام وجود داشت بلکه به شکل ادعای حق وضع نمودن بینشها و ارزشها و شریعتها و قوانین و نظامها و اوضاع و با به کنار نهادن برنامه مقرر خداوند برای زندگی و از راههایی که هرگز خداوند آن را تجویز نفرموده است. همه ی ظلم هایی که با سیطره سرمایه و استعمار در نظامهای سرمایه داری بر افراد و ملتها می رود، صرفا آثار همین تجاوز به حاکمیت خدا و انکار کرامتی است که خداوند برای انسان مقرر فرموده است!

از این نظر، برنامه اسلام منحصر به فرد است که تنها در برنامه اسلام است که همه انسانها با اختصاص دادن عبودیت به خداوند و با فرمان پذیری از خداوند و خضوع در برابر خداوند، از عبادت کردن یکدیگر آزاد می شوند. ما بدون شک چیز تازه و بسیار کاملی داریم. چیزی که بشریت آن را نمی شناسد و نمی تواند آن را «تولید نماید»!

اما همین امر جدید باید در یک واقع عملی به تجسم درآید و باید یک امت بر اساس آن زندگی کند... و این اقتضا می کند که در سرزمینهای اسلامی یک فرایند «بازآفرینی» صورت پذیرد. همین «بازآفرینی» که به تصاحب نمودن رهبری بشر بینجامد.

پس فرایند بازآفرینی اسلامی چگونه آغاز می شود؟ باید جماعت پیشتازی پیدا بشود که عزم بر این کار نماید و در این راه به حرکت بیفتد. و در طی حرکت خود، از یک سو به نوعی از جاهلیت حاکم کناره بگیرد و از دیگر سو، به نوعی با آن تماس داشته باشد. مسلما این جماعت پیشتاز به «نشانه های راه» نیازمندند.

این نشانه‌ها نیز حتما باید از همان مصدر نخست این عقیده یعنی قرآن کریم و رهنمودهای اساسی آن و از بینشی فراهم آیند که قرآن در دل‌های جماعت برگزیده صدر اسلام بوجود آورد. من کتاب «نشانه‌های راه» را برای آن جماعت پیشسازی نوشته‌ام که انتظار ظهورش می‌رود.

۱- یک نسل بی نظیر قرآنی

دعوت اسلام، نسلی از انسانها را بارآورد (نسل صحابه) که در تاریخ اسلام و بلکه در تمام بشریت ممتاز هستند و دیگر هیچ‌گاه نظیر آنها دیده نشده است. البته افرادی از این دست در تاریخ پیدا شده‌اند ولی با آن تعداد فراوان و در یک مکان واحد جز در صدر اسلام هرگز اتفاق نیفتاده است. دلیل این که این نسل بهترین نسل بود، وجود پیامبر «ص» نبود. بلکه ما باید در برنامه و راه و روشی که صحابه بر اساس آن بارآمدند، دقت نماییم. اولین سرچشمه‌ای که آن نسل از آن سیراب می‌شدند، فقط و فقط قرآن بود. در واقع احادیث و سنت رسول ا... «ص» هم تنها اثری از آثار همین سرچشمه بود.

اگر آن نسل در تاریخ به چنان موقعیت منحصر به فردی دست یافتند، به خاطر آن بود که تنها از یک سرچشمه استفاده می‌کردند اما متأسفانه نسل‌های بعد، سرچشمه‌های دیگری را با این سرچشمه درآمیختند. آنها فلسفه و منطق یونان، اساطیر و اعتقادات ایرانیان، اسرائیلیات یهود و الهیات نصاری و رسوبات تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر را با تفسیر قرآن و علم کلام و فقه و اصول مخلوط کردند. و این اساسی‌ترین عامل ایجاد اختلاف فاحش میان آن نسل و نسل‌های بعدی است.

همچنین نحوه درک نسل اول از قرآن متفاوت بود. آن نسل هیچگاه قرآن را به قصد دانش اندوزی یا برای تفنن و تله‌زد نمی‌خواندند. بلکه هدف این بود که اوامر خدا را در رابطه با خویشتن، جامعه و شیوه زندگی دریابند و بدان عمل کنند.

عامل سوم این بود که نسل اول خود را تماما از جاهلیت بریده بود و میان اسلام و جاهلیت پیش از آن احساس جدایی کامل می‌کرد. ما امروز در جاهلیتی همانند جاهلیت قبل از اسلام و بلکه وحشتناک‌تر از آن گرفتار شده‌ایم. هرچه در پیرامون ما است همه جاهلیت است. حتی سهم عمده‌ای از آنچه که ما فرهنگ اسلامی و منابع اسلامی و طرز فکر اسلامی و فلسفه اسلامی می‌نامیم، همه ساخته همین جاهلیت است!

ما باید از تمام عوامل موثر جاهلی خود را برهانیم. ما ابتدا باید به همان سرچشمه‌ای برگردیم که مردان صدر اسلام خط مشی خود را از آن می‌گیرند. هنگام بازگشت باید با این احساس برگردیم که آموختن را

برای به کار بستن بخواهیم. ما باید قبل از هر چیز دل‌های خود را از اثرات فشار جامعه جاهلی و ایده‌ها و تقلید و رهبری آن، رها سازیم تا بتوانیم جامعه را نیز متحول کنیم.

اولین وظیفه ما دگرگون ساختن وضعیت موجود جامعه است. اولین گام‌هایی که باید در این راه برداریم آن است که همیشه در قبال جامعه جاهلی و ارزش‌های آن، احساس برتری داشته باشیم و از ارزش‌های خود عدول نکنیم. اصولاً راه ما و راه جاهلیت کاملاً از هم جداست و اگر حتی یک یک قدم هم با آن همراه شویم، تمام برنامه را از دست می‌دهیم و راه را به کلی گم می‌کنیم!

۲ - طبیعت برنامه قرآنی

قرآن مکی در تمام سیزده سال از یک موضوع سخن می‌گفت، منتها با شیوه‌های گوناگون. قرآن مکی می‌خواست اولین، بزرگترین و اساسی‌ترین قضیه یعنی قضیه عقیده را در چارچوب قاعده بنیادی آن یعنی الوهیت و عبودیت و پیوندهای آن دو معالجه کند. از آنجا که این قضیه، قضیه وجود و انسان است، دگرگونی نمی‌پذیرد.

قرآن مکی راز آفرینش انسان و جهان پیرامونش را برای او تفسیر می‌کرد و به او می‌گفت که او چه کسی است؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ همچنین به او می‌گفت که چگونه رابطه‌ای با آفریدگار این جهان و با جهان هستی داشته باشد و برایش روشن می‌ساخت که رابطه‌بندگان با همدیگر باید به چه سان باشد؟

عربها معنی «اله» و «لاله‌الالا...» را در زبان خود به خوبی درک می‌کردند و می‌دانستند که الوهیت به معنای حاکمیت برتر است و توحید الوهیت و اختصاص دادن آن به خداوند به معنای بازپس گرفتن سلطنت بر ضمائر و شعائر و واقعیات زندگی و سرمایه‌ها و قضاوتها و دل و جان مردم از کاهنان و سران قبایل و فرمانروایان و حکام و تفویض کامل آن به خداست.

طاغوتها همه طاغوت هستند! زمین مال خداست و باید به خدا بازپس داده شود و این نیز تنها وقتی ممکن خواهد بود که رایت لاله‌الالا... بر فراز آن برافراشته گردد. لاله‌الالا... به آن معنایی که یک عرب آگاه به زبان خود می‌فهمد یعنی: هیچ حاکمیتی جز حاکمیت خدا و هیچ شریعتی جز شریعت خدا مقبول نیست و نباید انسانها بر یکدیگر سلطنت نمایند.

خداوند می دانست که عدالت اجتماعی در یک جامعه باید از جهان بینی جامعی سرچشمه بگیرد که تمامی امور را به خداوند واگذار نماید و مردم هم با رغبت و اطاعت کامل، عدالت خداوندی را در توزیع سرمایه ها و در مسئولیتهای اجتماعی بپذیرند.

خداوند متعال همچنین میدانست که اخلاق تنها هنگامی استقرار پیدا می کند که زیربنایش عقیده باشد و معیارها و ارزشهای اخلاقی را عقیده تعیین کند. و عقیده سلطه ای را بوجود بیاورد که تکیه گاه این موازین و ارزشها باشد و پشتوانه پاداش و کیفری بگیرد که تحت کنترل این سلطه است و بر افراد پایبند و مخالف، آن را اعمال می نماید.

اسلام توانست عدالت اجتماعی و فضائل اخلاقی را در جامعه گسترش دهد زیرا آنان که این دین را در قالب دولت و نظام و شرایع و احکام پیاده کرده بودند، قبلا این دین را به صورت عقیده و اخلاق و عبادت و سلوک در درون خود و در زندگی روزمره خود به تحقق رسانده بودند. اگر دعوت به اسلام گامهای نخست خود را به صورت یک دعوت قومی یا اجتماعی یا اخلاقی برمی داشت و یا پرچم دیگری را در کنار یگانه پرچم خود یعنی لاله الا... برمی افراشت، هیچگاه برنامه اسلام نمی توانست یک برنامه خالص خداوندی باشد.

اسلام «تئوری» نیست تا با «فرضیات» سروکار داشته باشد! اسلام «برنامه» است و با «واقع زندگی» سروکار دارد. بنابراین باید اول یک جامعه مسلمان بنا گردد که تنها حاکمیت خداوند را بپذیرد و حاکمیت همه کس جز او را نفی کند و شریعت هر نظامی را که مبتنی بر این قاعده نباشد، مردود بداند. هرگاه جماعتی اسلام را با این مفهوم اصیل آن بپذیرد می توان آنها را یک «جامعه مسلمان» نامید.

نظام الهی ذاتا برتر است چون برگرفته از شریعت خداوند است و هیچ گاه شریعت بشر هم به پای شریعت خداوند نمی رسد. اما این امتیاز، نمی تواند مبنای دعوت کردن مردم به اسلام قرار بگیرد. اساس این دعوت، آن است که شریعت خدا هرچه باشد، پذیرفته گردد و دیگر شریعتها، هرچه باشند کنار گذاشته شوند. اسلام این است و جز این معنایی ندارد.

قرآن مکی قضیه عقیده را در قالب «تئوری» و در یک فرم «لاهوئی و غیربشری» و یا به صورت جدل کلامی از نوعی که امروزه آن را «علم توحید» می نامند، مطرح نکرده است. قرآن از راه این عقیده یک نبرد زنده و واقعی را شروع کرد و در صحنه واقع به گونه ای ملموس با عوامل بازدارنده سلامت و فعالیت فطرت درافتاد. بنابراین شکل «تئوری» نمی توانست برای این واقع خاص یک شکل مناسب باشد. قرآن

به موازات بنا نهادن عقیده خود در دل و جان آن جماعت مسلمان، آنان را با جاهلیت اطراف وارد مبارزه ای گسترده می کرد و حتی آنها را با رسوبات باقی مانده جاهلیت در ضمایر و در اخلاق و در واقع زندگی شان به ستیزه وامی داشت.

اراده خداوند این بود که جماعت و حرکت را با عقیده و عقیده را با جماعت و حرکت بنا نهد و می خواست عقیده، متضمن واقع آن جماعت اهل حرکت و عمل باشد و واقع آن جماعت اهل حرکت و عمل نیز شکل تجسم یافته عقیده بشود.

جهان بینی اسلامی در رابطه با الوهیت و جهان هستی و حیات و انسان، یک جهان بینی شامل و کامل و در عین حال، واقعی و مثبت است و چنانکه طبیعت آن اقتضا می کند محدود شدن در یک اندیشه ذهنی و عملی محض را بر خود نمی پسندد. زیرا چنین چیزی با طبیعت و غایت آن همخوانی ندارد. اسلام می خواهد همزمان با ساختن عقیده، یک امت را نیز بسازد و آنگاه به فراخور بینش اعتقادی و آن واقع زندگانی که ایجاد می کند، طرز فکر خاص خود را نیز بوجود بیاورد و بنابراین در بین طرز فکر خاص و بینش اعتقادی خاص و ساختار زندگی خاص آن هیچگونه جدایی و از هم گسیختگی وجود ندارد و همگی یک کل به هم پیوسته اند.

۳ - ساختار و ویژگی های جامعه اسلامی

دعوت اسلامی حضرت محمد «ص» به مثابه آخرین حلقه از زنجیره طولانی دعوت به اسلام است که قافله سالاران آن، پیامبران بوده اند. تنها هدف این دعوت در آوردن مردم به عبادت خالصانه خداوند و نفی ربوبیت خلق بوده است.

باید سلطه ای که زندگی مردم را سازمان می دهد، همان سلطه ای باشد که وجود جهان را نظم می دهد. انسانها در زندگی خود در پاره ای از قوانین فطری ساخته و پرداخته خداوند محکوم هستند و در اجتماع و در عواقب ناشی از حرکات اختیاری خود نیز محکوم به این قوانین می باشند. بنابراین ناگزیرند که در بعد ارادی زندگی خود نیز به جانب اسلام بازگردند. تا بدین سان در بین بعد ارادی و بعد فطری حیات خود و در بین این بعد وجود خود و جهان هستی، هماهنگی بوجود آورند.

جاهلیت که بر اساس حاکمیت بشر بر بشر بوجود می آید یک تئوری محض نیست. بلکه در یک تجمع دینامیک تجسم پیدا کرده است و در یک جامعه ای عینیت یافته که در برابر رهبری این جامعه و در برابر بینشها و ارزشها و مفاهیم و فرهنگ و رسوم و عادات آن خضوع داشته است. لذا تلاش برای الغای این

جاهلیت نباید در یک تئوری محض پدیدار شود. ناگزیر این تلاش نوین باید در یک تجمع دینامیک و ارگانیک نمودار بشود که از لحاظ قواعد نظری و سازمانی و در روابط و پیوندهای خود، از آن جامعه جاهلی موجود قوی تر باشد.

زیربنای تئوریک اسلام در طول تاریخ «لاله الا...» بوده که به معنای منحصر نمودن الوهیت و ربوبیت و قیمومیت و حاکمیت و سلطنت به خداوند از طریق جای دادن عقیده او در ضمیر و به جای آوردن عبادت او در شعائر و به کارگیری شریعت او در واقع زندگی است. بنابراین شهادت دادن به لاله الا... فعلا وجود ندارد و شرعا موجود به حساب نمی آید مگر با این شکل کامل و تمام نما که به آن موجودیت جدی و حقیقی بدهد و بتوان بر اساس آن، گوینده اش را مسلمان یا غیرمسلمان به شمار آورد. معنای این اصل آن است که زندگی بشر از تمام جهات به خداوند ارجاع داده شود و انسانها در هیچ یک از شؤون زندگی از سوی خود حکم صادر نکنند.

تنها با پدیدار شدن این قاعده تئوریک در دلهای یک سری از افراد - ولو زیاد هم باشند - نمی تواند اسلام را موجودیت بخشد. مگر اینکه آن افراد در یک تجمع ارگانیک هماهنگ و همبازی دهنده و برخوردار از یک وجود ذاتی مستقل تجسم یابند و اعضای این تجمع در جهت دفاع و توسعه این موجودیت زیر نظر رهبری مستقل و جدای از رهبری جامعه جاهلی عمل ارگانیک داشته باشند.

اسلام اینگونه به وجود آمد. اسلام هیچ گاه نتوانسته در قالب یک تئوری جدای از این موجودیت، بوجود بیاید و تنها به همین صورت هم می تواند به ثمر برسد.

عامل پیوند این تجمع عقیده است نه نژاد و سرزمین و رنگ و زبان و ...

۴ - جهاد در راه خدا

اسلام در حرکت خود نیز واقع نگر است. این حرکت تنها با تئوری و نظریات به مقابله با واقع نمی پردازد، همچنانکه با وسایل خشک و بی خاصیت نیز با مراحل این واقع، مقابله نمی کند.

اینگونه نیست که اسلام فقط جنگ دفاعی داشته باشد. برنامه اسلام این است که تمام طاغوتهای روی زمین را از میان بردارد و مردم را به عبادت خالصانه خداوند درآورد. البته برای به تحقق رسانیدن این هدف مردم را به پذیرفتن عقیده خود مجبور نمی سازد، بلکه تنها موانع موجود را از میان برمی دارد. بدین ترتیب که نظام های سیاسی حاکم را درهم می شکند و یا آنان را مجبور می کند که جزیه بپردازند.

تسلیم شدن در برابر خداوند، اصلی جهان شمول بوده و باید تمام بشریت آن را بپذیرند و یا با آن به طور مسالمت آمیز برخورد کنند و هیچگونه مانعی از قبیل نظام سیاسی و یا قدرت مادی سد راه دعوتش نگردد. به طوری که هرکسی بتواند بدون مانع با اراده تمام آن را بپذیرد یا رد کند. ولی نباید هیچ کس در مقابل آن بایستد. چون در این صورت اسلام ناچار می گردد با او به نبرد بپردازد و او را بکشد و یا او را وادار به تسلیم شدن بنماید!

مخالفت نص قرآن با تحمیل عقیده (لااکراه فی الدین) با برنامه نابود کردن قدرتهای سیاسی مادی که در بین مردم و اسلام مانع ایجاد می کنند، دو مقوله جدا از هم هستند و نباید آنها را با هم درآمیخت. روی کار آمدن حکومت خداوند در زمین و از بین بردن فرمانروایی بشر، تنها با تبلیغ و روشنگری به انجام نمی رسد. چون آنها بر گرده بندگان خدا سوار شده اند و سلطنت خداوند را در زمین غصب کرده اند، صرفاً با تبلیغ حاضر به واگذاری سلطنت خود نخواهند شد. حرکت انبیا ناگزیر بود در کنار «تبلیغ و روشنگری» شکل «حرکت» نیز به خود بگیرد. چنانکه «تبلیغ و روشنگری» با عقاید مقابله می کنند، «حرکت» نیز با موانع مادی دیگر - در راس آنها سلطه سیاسی- رویارو می گردد. و این دو توأم با هم انجام می شود. موضوع اسلام «انسان» است و جولانگاه آن «سراسر زمین» و خاص عربها نیست. این دین درصدد است که «جهانیان» را به سوی پروردگار خود بازگرداند و از عبودیت غیرخدا برهاند. بزرگترین عبودیت غیرخدا، خضوع بشر در برابر احکامی است که عده ای خود آن را وضع می کنند. در حالی که این همان «عبادت» مقرر شده ای است که باید تنها برای خداوند به انجام برسد و چنانچه کسی آن را برای غیرخدا به عمل بیاورد، از دین خارج می گردد.

دین برنامه و نظامی است که بر زندگی انسان حکم می راند که در اسلام متکی به عقیده است. اما در کل، دین از عقیده فراگیرتر است. به طوری که ممکن است در اسلام جماعتهای گوناگونی برنامه عام آن را که بر پایه عبودیت خداوند استوار شده است، اطاعت نمایند و در عین حال، پاره ای از آنها عقیده اسلام را نپذیرفته باشند.

جهاد در اسلام حرکتی است برای دفاع کردن از انسان و آزاد کردن او در زمین. اگر ناچار باشیم که حرکت جهادی را یک حرکت دفاعی بنامیم، باید مفهوم کلمه «دفاع» را تغییر دهیم و آن را به «دفاع از انسان» در برابر همه آن عواملی بدانیم که آزادی او را در بند می کشند و و آزادی او را به تعویق می اندازند. این نهایت سادگی است که کسی تصور نکند دعوتی، آزاد کردن انسان را در زمین اعلان کرده باشد و با

این حال، بخواهد از طریق زبان و روشنگری با چنین موانعی-نظام های سیاسی و اقتصادی- مبارزه نماید. وقتی این موانع برداشته شد، آن هنگام است که دیگر «اجباری در پذیرفتن دین وجود ندارد(لااکراه فی الدین)» لذا جهاد برای این دعوت ضروری است و چه وطن اسلامی در امان باشد و چه از سوی همسایگانش مورد تهدید قرار بگیرد، هیچ تفاوتی نخواهد کرد. اینکه اسلام از صلح استقبال می کند، مقصودش این صلح بی ارزش نیست که تنها یک سرزمین خاص و باورمند به عقیده اسلامی در امنیت بسر ببرد. بلکه اسلام خواهان صلحی است که در پرتو آن عبودیت مردمان همه اش به خداوند اختصاص داده شود.

جهاد یک قانون دائمی و پایدار است. هیچگاه حق و باطل نمی توانند در زمین با هم زندگی کنند. غاصبان سلطنت خداوند در زمین هرگز با اسلام سرسازگاری نداشته اند. اسلام نیز همواره در پی نابود کردن آنهاست. لذا حرکت آزادی بخش جهادی، تا وقتی که «دین همه اش از آن خدا نشود» هیچگاه متوقف نمی شود. بازداشتن مسلمانان از جهاد با شمشیر در مکه کاملاً منطقی است. چون در مکه آزادی تبلیغ اسلام در حمایت بود. در آنجا یک سلطه سیاسی و سازماندهی شده وجود نداشت که پیامبر را از ابلاغ دعوت خود بازدارد و یا مانع از گوش دادن مردم به او شود.

انسان مسلمان قبل از اینکه برای جهاد راهی میدان نبرد شود، «جهاد اکبر» را در درون خود با شیطان و با شهوات و هوس هایش و با آزمندی ها و تمایلات نفسانی اش و با مصالح (نامشروع) خود و قوم و عشیره اش و با هر مظهر و پیرایه ای جز مظهر و پیرایه اسلام به ثمر رسانیده است.

آنها که می خواهند جهاد اسلامی را با انگیزه حمایت کردن از «وطن اسلامی» توجیه نمایند، شان «برنامه اسلام» را نادیده می گیرند و آن را از «میهن» کمتر به حساب می آورند. آنچه در اسلام به عنوان اعتبار تلقی می شود، عقیده اسلام و برنامه تجسم بخش عقیده اسلام و جامعه ای است که برنامه اسلام در آن حکم براند. بنابراین زمین ذاتا دارای ارزش و اعتبار نیست. و اگر در جهان بینی اسلامی به زمین ارزشی داده می شود، مربوط به وقتی است که برنامه و حکومت خداوندی در آنجا حکمفرما باشد. آری، حمایت از «دارالاسلام» حمایت کردن از عقیده اسلام و برنامه آن و جامعه ای است که برنامه اسلام در آن حکم می راند. اما این هدف اصلی نیست. بلکه حمایت از آن وسیله ای برای برقرار ماندن سلطنت خداوند در آنجاست تا بتواند خاستگاهی برای پیشروی به سرتاسر زمین و آزاد ساختن نوع انسان گردد.

عبادت کردن خدای یگانه - در جهان بینی اسلامی و در واقع عملی - تنها در سایه نظام اسلامی محقق می گردد. چون تنها در این نظام است که خداوند برای همه بندگان خود اعم از حاکم و محکوم و سیاه و سفید و دور و نزدیک و فقیر و غنی یک نوع قانون وضع می کند و همگان نیز به یکسان از آن اطاعت می نمایند. اما در سایر نظامها مردم بندگان را عبادت می کنند. چون قوانین زندگی خود را از آنها می گیرند. در حالی که قانون گذاری از ویژگیهای الوهیت است.

اگر خداوند جماعت صدر اسلام را برای مدت زمانی از جهاد برحذر داشته، یک مسئله تاکتیکی و از مقتضیات حرکت اسلام بوده است و مسئله به هیچ وجه بنیادی و مرتبط با عقیده نیست و ما با توجه به این اصل واضح است که می توانیم نصوص متعدد قرآنی را در آن مراحل مختلف تاریخی بفهمیم و هرگز موضع گیری های تاکتیکی را با مواضع استراتژیک خط سیر ثابت و درازمدت حرکت اسلامی اشتباه نگیریم.

۵ - لاله الا... برنامه زندگی است

مختص بودن عبودیت به خدا بخشی از نخستین رکن عقیده اسلامی است که در شهادت دادن به لاله الا... تجسم پیدا کرده است و اخذ رهنمود از پیامبر خدا «ص» نیز در مورد کیفیت این عبودیت، بخش دوم آن را تشکیل می دهد که در اقرار به «محمد رسول...» متبلور است.

تنها در قلب مومن مسلمان هر دو بخش این رکن می تواند تجسم پیدا کند. چون سایر اصول ایمان و ارکان اسلام همه به مقتضای همین قاعده و زیربنا شکل می گیرند. بنابراین گواهی دادن «لاله الا...» و «محمد رسول...» شالوده یک برنامه کامل است که تمامی ابعاد زندگی امت مسلمان بر روی آن ساخته و پرداخته می شود. لذا تا وقتی این شالوده استوار نگردد، چنین حیاتی شکل نمی گیرد.

جامعه اسلامی هم جامعه ای است که عبودیت خداوند در اعتقادات و بینش افراد آن و نیز در شعائر و عبادات و نظام اجتماعی و قوانین آنها تجسم پیدا می کند. و اگر هر کدام از این جوانب بدین گونه موجود نباشند، اسلام هم از وجود ساقط می شود.

اما این جامعه اسلامی چگونه بوجود می آید؟

این جامعه تنها وقتی بوجود می آید که جماعتی از انسانها پیدا بشوند و عبودیت خود را به طور کامل به خداوند اختصاص دهند و عبودیت هیچ غیرخدایی را نپذیرند و تمام زندگی را بر اساس این عبودیت خالصانه سازمان دهند. تا وقتی عده ای از انسانها عبودیت خود را به خدا اختصاص ندهند، نمی توان آنان

را مسلمان ناامید و تا وقتی زندگی خود را بر اساس این قاعده سازماندهی نکنند، جامعه شان اسلامی نیست.

اما جامعه جاهلی کدام است و برنامه اسلام برای مقابله با آن چیست؟

اصولا هر جامعه ای غیر از جامعه اسلامی، جاهلی است. یعنی هر جامعه ای که عبودیت خود را در بینش اعتقادی و در شعائر تعبدی و در قانونگذاری به خداوند منحصر نگرداند، جاهلی است. بر این اساس تمام جوامع فعلی موجود در جهان، جامعه جاهلی اند. علاوه بر جوامع مسلمان، این جوامعی که خود را مسلمان می نامند نیز جاهلی اند. اینکه این جوامع جاهلی اند به این معنا نیست که به الوهیت غیر خدا اعتقاد داشته باشند و یا شعائر تعبدی را برای غیر خدا به جای بیاورند. بلکه بدان جهت است که در نظام زندگی خود زیر بار عبودیت خدای تعالی نمی روند.

برخی از این جوامع «لایک» بودن خود را صراحتا اعلام می کنند و برخی نیز در ظاهر به دین احترام می گذارند ولی دین را به طور کلی از نظام اجتماعی خود ساقط می کنند و می گویند ما به «غیبیات» اعتقادی نداریم و می خواهیم نظام خود را بر اساس «علم» بسازیم. برخی دیگر هم عملا حاکمیت را به غیر خدا می دهند و او نیز قوانین خود را وضع می کند، اما این قانون را «قانون خدا» می نامند! همه این جوامع مثل هم هستند.

دین خدا غامض و پیچیده نیست. چون قلمرو دین بوسیله بخش دوم شهادتین یعنی «محمد رسول الله» تعیین شده است و اصول آن با نصوص ابلاغ شده از طرف پیامبر خدا «ص» محصور می باشد. بنابراین هرگاه نصی موجود باشد، آن نص به منزله حکم است و دیگر موردی برای اجتهاد باقی نمی ماند. اما اگر نصی موجود نباشد، بر اساس اصول مقرر در خود برنامه خداوند و نه بر پایه انگیزه ها و هوسهای بشری، اجتهاد صورت می گیرد. اصول اجتهاد و استنباط هم پیچیده و متزلزل نیستند. لذا هیچ کس نمی تواند قانون خودساخته را قانون خدا بنامد.

جمله «دین برای واقع زندگی است» بد فهمیده شده است. آری دین برای واقع زندگی است، اما کدامین واقع؟ آن واقع مورد نظر است که خود این دین بر اساس برنامه خود و هماهنگ با فطرت بشری و در جهت تحقق نیازهای واقعی انسان بوجود می آورد. اینطور نیست که این دین با هر نوع واقع که روبرو می شود، آن را تایید کند و برای آن حکمی شرعی دست و پا کند!

مصلحت بشر تنها در قانون خداوندی است. اگر روزی انسانها به این نتیجه برسند که مصلحت خود را در مخالفت با قانون خدا بدانند، اولاً نتیجه گیری آنها طبق آیات ۲۳ تا ۲۵ سوره نجم «وهم و گمانی» بیش نیست، و ثانياً «کافر» نیز هستند.

۶ - شریعتی هماهنگ با جهان هستی

در ورای این جهان هستی، اراده ای در کار است که آن را طرح ریزی می کند و قدری هست که آن را به حرکت درمی آورد و قانونی وجود دارد که آن را هماهنگ می سازد. این قانون در بین همه اجزاء جهان هستی ایجاد هماهنگی می کند و به حرکات تمام آنها، نظم می دهد. به همین دلیل هم هیچگاه با هم برخورد نمی کنند و دچار آشفتگی و تعارض نمی شوند.

انسان هم جزئی از جهان هستی است و قوانینی که بر فطرت و آفرینش او حکم می رانند، از آن ناموس و قانون حاکم بر کل جهان هستی مجزا نیستند. انسان - چه بخواهد و چه نخواهد - از ناحیه آفرینش جسمانی خود محکوم بدان ناموس و قانون طبیعی است که خداوند برای او مقرر کرده است.

خداوند برای سازماندهی هماهنگ حیات ارادی انسان با حیات طبیعی او، «شریعت» را وضع فرموده است و بنابراین «شریعت» هم پاره ای از همان ناموس عام الهی است. التزام به این شریعت از ضرورت داشتن وجود هماهنگی در بین قوانین حاکم بر فطرت باطنی بشر و قوانین حاکم بر حیات ظاهری آنها و از ضرورت داشتن وجود توافق در بین شخصیت ناپیدا و شخصیت پدیدار انسان، ناشی می گردد.

بشر هرگز نمی تواند نظامی وضع نماید که این هماهنگی مطلق را در بین حیات انساها و حرکت جهان هستی به تحقق درآورد. تنها خالق جهان هستی و خالق بشر و تدبیر کننده امور جهان و انسان است که می تواند چنین نظامی را تشریح نماید.

بدین ترتیب عمل کردن به شریعت خداوند برای به تحقق درآوردن این هماهنگی واجب می گردد و حتی از واجب بودن آن برای به تحقق رسانیدن اسلام در بعد اعتقادی، بالاتر است.

۷ - اسلام تمدن است

اسلام تنها دو جامعه را به رسمیت می شناسد: جامعه اسلامی و جامعه جاهلی. جامعه اسلامی جامعه ای است که عقیده، عبادت، قانون، نظام و اخلاق و رفتار آن مطابق با اسلام باشد. اما جامعه جاهلی جامعه ای است که اسلامی نباشد. جامعه ای که شریعت خداوند قانون آن نباشد، جامعه جاهلی است، هرچند مردمان آن جامعه خود را «مسلمان» بنامند.

در یک جامعه تنها در صورتی انسانها از عبودیت یکدیگر به طور کامل و حقیقی آزاد هستند که در این جامعه، حاکمیت برتر - نمودار شده در سیادت شریعت الهی - به خداوند واگذار شود و تنها در این صورت است که «تمدن انسانی» مصداق می یابد. چون تمدن انسان یک قاعده اساسی از آزادی حقیقی و کامل انسان و کرامت مطلق تمام افراد جامعه را اقتضا می کند. لذا اگر در جامعه ای، عده ای به عنوان «ارباب» قانون وضع نمایند و سایرین نیز همانند «بردگان» تابع قوانین آنها بشوند، هرگز در این جامعه، آزادی انسان و کرامت تک تک افراد جامعه نمی تواند به تحقق برسد.

تشریح - بر خلاف مفهوم ناقص و نارسایی که امروزه از کلمه تشریح در اذهان جای گرفته است - فقط به احکام قانونی منحصر نمی شود و لذا بینشها و برنامه ها و ارزشها و موازین و عادات و تقالید موجود، همگی تشریح هستند. جامعه اسلامی تنها جامعه ای است که فقط یک خدا بر آن حکم می راند.

وقتی که عامل اساسی پیوند تجمع در یک جامعه، عقیده و جهان بینی و اندیشه و برنامه زندگی باشد و همه اینها از یک خدای

مقام والای خود را باز می یابد. این تجمع برترین ویژگی های اسنان یعنی ویژگیهای روح و فکر را به تجسم درمی آورد. اما اگر عامل پیوندی تجمع، نژاد و رنگ و قوم و سرزمین و ... باشد، قطعاً اینها نمیتواند جای آن ویژگیهای برتر انسان را بگیرد. چون انسان بدون در نظر گرفتن نژاد و رنگ و قوم و خاک نیز انسان است در حالیکه بدون روح و فکر، انسان نیست! به علاوه او می تواند - در پرتو اراده آزاد خود - عقیده و جهان بینی و برنامه زندگی اش را تغییر بدهد اما نمی تواند رنگ و نژاد خود را عوض کند. پس اگر عامل به هم پیونددهنده افراد یک جامعه، چیزی باشد که همه بتوانند آزادی اراده و انتخاب خود را در آن اعمال بکنند، آن جامعه یک جامعه متمدن است. در مقابل اگر افراد یک جامعه بر اساس امری خارج از اراده انسانی گرد هم آیند، جامعه آنها عقب افتاده و در اصطلاح اسلامی آن، یک جامعه «جاهلی» است.

جامعه اسلامی تنها جامعه ای است که در آن عامل پیوند دهنده افراد، عقیده است که سیاه و سفید و عرب و فارس و ... در یک امت واحده گردهم می آورد. امتی که پروردگار آنها خداست و گرمی ترین فرد در میان آنها، پرهیزگارترین آنهاست.

البته جامعه اسلامی هیچگاه به ماده در شکل تئوری آن، به اعتبار اینکه جهانی که در آن زندگی می کنیم و از آن متاثر می شویم و بر آن تاثیر می گذاریم، از ماده تشکیل شده است، و چه در شکلهای

«تولید مادی» با دیده تحقیر نگاه نمی کند. تولید مادی هم خودش یکی از اصول خلافت خداوند در زمین است ولی نکته این است که جامعه اسلامی، ماده را به عنوان ارزش برتر قبول ندارد.

اسلام می خواهد ویژگی های انسانی را به تعالی برساند. یعنی آنها که جوانب متمایز کننده از حیوان را در انسان رشد می دهند.

برای اسلام فرقی نمی کند که جامعه ای که می خواهد این ارزشها را در آن گسترش دهد، در دوره کشاورزی یا صنعتی قرار داشته باشد.

وقتی شالوده یک جامعه، «خانواده» باشد و خانواده هم بر اساس «تخصصی بودن» کارها در بین زن و شوهر، سامان بگیرد و تربیت نسل آینده، مهمترین وظیفه خانواده تلقی بشود، چنین جامعه ای به راستی «متمدن» است. ارزشها و اخلاق «انسانی» که بدان اشاره کردیم جز در نهاد خانواده، تحقق نمی یابد.

اما اگر زیربنای جامعه روابط آزاد جنسی باشد و «تخصصی بودن» وظایف زن و شوهر اعمال نگردد و زن به جای «انسان سازی» وقت خود را در «تولید مادی» صرف کند، جامعه ای شکل می گیرد که عقب افتاده و «جاهلی» است.

ابداع مادی به تنهایی در اسلام تمدن نامیده نمی شود. مهم آن قاعده ای است که زیربنای پیشرفت صنعتی و زیربنای ارزشهایی است که بر جامعه حکم می راند و از مجموع آنها ویژگیهای تمدن «انسانی» درست می شود.

جامعه اسلامی زاده حرکت است و حرکت در آن همیشگی است. این حرکت است که مرتبه و ارزش اشخاص را در جامعه تعیین می کند و وظایف آنان را مشخص می کند. حرکتی که این جامعه در آغاز از آن زاده می شود، از خارج محدوده زمین و محیط بشری نشات گرفته است.

وقتی مومنان به عقیده صحیح اسلامی به سه نفر رسیدند، این عقیده به آنها می گوید که اکنون شما یک جامعه هستید، یک جامعه مستقل. بعد آن سه نفر، ده نفر، صد نفر و هزار نفر می شوند و ... آنگاه جامعه اسلامی آشکارا اعلام وجود می نماید. قطعا در طول مسیر میان جامعه جاهلی و این جامعه نوپا که خود را از جامعه جاهلی جدا کرده جنگ درمی گیرد.

جامعه اسلامی صرفا یک شکل تاریخی نیست که در یادمانهای گذشته، مورد کاوش قرار بگیرد. بلکه جامعه اسلامی خواست امروز و آرزوی آینده است. تمدن اسلامی می تواند در ترکیب مادی و تشکیلی

خود، شکل‌های گوناگونی را به خود بگیرد اما اصول و ارزشهایی که این تمدن بر اساس آنها بنا می‌شود، همواره ثابت هستند.

«شکل‌های» تمدن اسلامی که بر اساس این شالوده‌های ثابت پدید می‌آیند، از درجه پیشرفت صنعتی و اقتصادی و علمی تاثیر می‌پذیرند. چون تمدن اسلامی همان مقدار بالفعل موجود آنها را در هر محیطی به کار می‌گیرد و لذا ایجاب می‌کند که شکل‌های مختلفی داشته باشد. باید شکل‌های آن مختلف باشد تا انعطاف کافی را برای داخل شدن تمام محیط‌ها و سطوح پیشرفت در این چارچوب اسلامی دارا گردد و بتواند بر طبق ارزشها و اصول اسلامی کیفیت بگیرد. البته این انعطاف پذیری در شکل‌های خارجی تمدن، بر عقیده اسلامی تحمیل نمی‌گردد، بلکه از طبیعت خود این عقیده ناشی می‌شود. اما این انعطاف به معنای بی‌ثبات بودن نیست.

ایجاد تمدن با روش اسلام به درجه‌ای معین از پیشرفت صنعتی و اقتصادی و علمی بستگی ندارد. هر چند که وقتی این تمدن ایجاد بشود، این پیشرفت را به کار می‌گیرد بدان سرعت می‌بخشد و یا اگر پیشرفتی موجود نباشد، به ایجاد آن همت می‌گمارد.

۸ - علم و فرهنگ در بینش اسلامی

فرد مسلمان حق ندارد که در مسائل مختص به حقایق عقیده یا جهان بینی و عبادت و اخلاق و اصول نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به مصدری غیر از مصدر الهی رجوع کند. اما می‌تواند در علوم محض مانند فیزیک و شیمی و پزشکی و صنعت و ... را از مسلمان و غیر مسلمان فراگیرد. البته وقتی جامعه اسلامی بوجود بیاید باید جامعه به توسعه این کفایتها در تمامی کانالها به عنوان واجب کفایی همت گمارد. و اگر جامعه چنین نکند دچار گناه خواهد شد.

کلیه دستاوردهای قدیم و جدید «فلسفه» و «تفسیر تاریخ انسانی» و «روانشناسی» - البته تفسیرهای کلی آن و نه ملاحظات و مشاهدات بالینی - و تمامی مباحث «اخلاق» و پژوهش «ادیان تطبیقی» و «تفسیرها و سیستم‌های اجتماعی» - البته نتایج عام به دست آمده و رهنمودهای کلی ناشی از آنها و نه مشاهدات و آمارها و معلومات به اثبات رسیده آنها - جمله‌گی در قلمرو اندیشه جاهلی (غیراسلامی) قرار می‌گیرند. چون همگی متأثر از بینش‌های جاهلی اند و آشکار یا نهان با بینش اسلامی دشمنی دارند. در مورد این شئون برای فرد مسلمان، بیان صادق پروردگارش کافی است.

این علوم با فیزیک و شیمی و زیست شناسی و ... تفاوت دارند. البته این علوم هم نباید از چارچوب تجربه واقعی پا را فراتر گذاشته و وارد تفسیرهای فلسفی شوند، آنچنان که داروینیسیم از قلمرو اثبات مشاهدات و طبقه آنها در بیولوژی تجاوز نمود.

لذا بر فرد مسلمان واجب است که تنها به اصول جهان بینی خودش رجوع نماید و اگر توانست خود شخصا از آن مصدر الهی رهنمود بگیرد و در غیر این صورت نیز آن را فقط از مسلمانان پرهیزگار دیگری فراگیرد که دینداری و تقوایش او را به صحت این فراگیری، مطمئن سازد. اسلام هرگز حاضر نیست داستان جدایی «علم» از «صاحب علم» را در مورد علمهایی بپذیرد که با مفاهیم عقیدتی موثر در دیدگاه انسان نسبت به هستی مرتبط باشند.

در اسلام علم ستاره شناسی و زیست شناسی و فیزیک و سایر علوم مرتبط با قوانین جهان و حیات، همگی با شالوده ایمانی ارتباط دارند و انسان را به خدا می رسانند. البته در صورتی چنین خواهد بود که هوسهای منحرف کننده بشر آنها را برای دور ساختن انسانها از خدا به کار نگیرند.

اعتماد کردن به برنامه های اندیشه غربی و محصولات آن در پژوهش های اسلامی، غفلتی ننگین و خفت بار خواهد بود. لذا در اثنا تحصیل علوم محض نیز - که در شرایط فعلی ناچاریم آنها را از مصادر غربی فراگیریم - باید از سایه های فلسفی ای که به همراه خود می آورند، برحذر باشیم. چون این سایه ها در اساس با بینش دینی به طور عام و با بینش اسلامی به طور خاص دشمنی دارند.

۹- نژاد مسلمان و عقیده او

تنها یک میهن وجود دارد که «دارالاسلام» است. یعنی آن دیاری که دولت مسلمان در آن وجود دارد و شریعت خدا بر آن حکم می راند و مسلمانان ساکن آن نسبت به یکدیگر ولاء و احساس مسئولیت دوستانه دارند. خارج از قلمرو دارالاسلام «دارالحرب» است و رابطه مسلمان با آن، یا جنگ و مبارزه یا صلح بر اساس معاهده است و البته در این حالت نیز دارالاسلام به حساب نمی آید و در بین اهالی آن و مسلمانان ولاء وجود ندارد.

یگانه وطن برای فرد مسلمان جایی است که در آن شریعت خدا به اجرا درمی آید. مسلمان اصولاً جز همان عقیده اش که او را به عضویت «امت مسلمان» و «دارالاسلام» درمی آورد، ملیت و نژادی ندارد و خویشاوندی و قرابت او با خانواده اش فقط به خاطر خدا برقرار می شود. بنابراین تا وقتی که این پیوند اول و اصلی منعقد نشود، مسلمان با پدر و مادر و برادر و همسر و طائفه اش قرابت نخواهد داشت و بعد

از پیوند با خداست که صله رحم برقرار می شود. البته قرآن مصاحبت نیکو با والدین را علیرغم اختلاف در عقیده به شرطی که والدین در صف ستیزه با جبهه مسلمانان قرار نگیرند، منع نمی کند اما در غیر این صورت، رابطه و مصاحبت با آنها به هیچ وجه جایز نخواهد بود.

وقتی رابطه بر اساس عقیده باشد، مومنان برادر هم خواهند شد هرچند که قرابت و نسب مشترک هم نداشته باشند. این ولایتی است که از آن یک نسل به نسلهای بعدی نیز می رسد و با رشته محکمی محبت و مودت و ولاء و تعاطف، اول این امت را با آخر آن را با اول آن پیوند می دهد.

دیاری که عقیده اسلامی بر آن حکم می راند و تنها شریعت خدا در آن اجرا می گردد و فرد مسلمان در آن پناه می گیرد و به دفاع از آن می پردازد و در راه حمایت و گسترش قلمرو آن به شهادت می رسد، برای هرکس که اسلام عقیده خود و شریعت اسلامی را شریعت خود بداند و شریعت اسلام را به عنوان نظام زندگی بپذیرد و حتی - مانند پیروان ادیان کتابی ساکن در دارالاسلام - مسلمان نیز نباشد، دارالاسلام محسوب می شود. و سرزمینی که اسلام بر آن حکمفرما نباشد و شریعت اسلام در آنجا به کار گرفته نشود، از دیدگاه فرد مسلمان و فرد ذمی هم پیمان، دارالحرب است. و مسلمان با آن به نبرد می پردازد هرچند که در آنجا به دنیا آمده باشد.

اسلام این است و فقط این اسلام است. اسلام سخنی نیست که بر زبان رانده شود و به معنای تولد یافتن در دیاری نیست که پلاکاردی اسلامی روی آن نصب باشد.

نژاد در این امت عقیده است و وطن برای آن «دارالاسلام» و فرمانروای آن خداوند و قانون اساسی آن قرآن کریم است. دارالاسلام فقط آن جایی است که اسلام با برنامه و قانون خود بر آن چیره باشد و در آن سوی ایمان جز کفر و بعد از اسلام جز جاهلیت و بعد از حق جز ضلالت و گمراهی، چیزی وجود ندارد.

۱۰ - یک انتقال دامنه دار و فراگیر

بینش اسلام در اساس با سایر بینش های قدیم و جدید جاهلی مخالفت دارد و اگرچه ممکن است در برخی از جزئیات عرضی و جانبی با آنها یکی باشد، اما اصول آن که منشا این جزئیات است، با دیگر نظائر آنها که بشریت شناخته است، کاملاً فرق دارند. اولین وظیفه اسلام آن است که یک زندگی انسانی را ایجاد نماید که با این بینش سازگار باشد و آن را در یک شکل واقعی به تجسم درآورد و در زمین، نظامی برپا کند که برنامه الهی برگزیده خداوند را تبعیت نماید. چون خداوند این امت را برای تجسم بخشیدن به این برنامه و تشکل یافتن بر اساس آن به صحنه آورده است. وظیفه اسلام نیست که با اندیشه ها و

اوضاع جاهلی سازش نماید. جاهلیت برهه خاصی از زمان نیست بلکه جاهلیت یکی از حالاتی است که هر وقت جامعه از راه اسلام منحرف گردد باز هم قابل تکرار است.

یا اسلام وجود دارد و یا جاهلیت. وضعیت دیگری نیست که نصف آن اسلام و نصف دیگرش جاهلیت باشد و اسلام آن را بپذیرد و بدان راضی و خشنود باشد. بنابراین وظیفه اسلام خلع کردن جاهلیت از رهبری بشر و به دست گرفتن این رهبری بر اساس برنامه خاص خودش است. و با این رهبری «خیر» و «آسودگی» بشر را می خواهد. آن خیری که از بازگرداندن بشر به جانب خالق او بوجود می آید و آسودگی ای که از بوجود آمدن هماهنگی در بین حرکت بشر و عهده دار رهبری شدن اسلام نشات می گیرد. این حقیقت را باید با قوت در دل‌های خود که می خواهیم اسلام را بر مردم عرضه کنیم جای بگیرد تا در معرفی آن دچار تردید نشویم و مردم را تنها نگذاریم تا وقتی که به یقین دریابند که اگر به دامن اسلام بازگردند، زندگی شان کاملاً عوض می شود. البته مردم در عین حال باید بدانند که اسلام چیزی از معرفت «علمی محض» آنها را سلب نخواهد کرد و بلکه با قدرت تمام آن را به پیش خواهد برد.

ما هرگز در معرفی اسلام، دسیسه و فریب بکار نمی بریم. ما به مردم صریحاً می‌گوییم جاهلیتی که شما در آن گرفتارید نجس است و خداوند می‌خواهد شما را پاک گرداند. باید ما که اسلام را به مردم معرفی می‌کنیم، آن را صمیمانه با آنها در میان بگذاریم. اسلام نیز با زبان مهر و محبت مردم را مخاطب قرار داد. چهره زندگی اسلامی با چهره‌های قدیم و جدید زندگی جاهلیت، مغایرت تام دارد و این شقاوتی که بشریت از درد آن می‌نالد، تنها با ایجاد تغییراتی اندک در جزئیات نظام‌ها و اوضاع موجود برطرف نمی‌شود. مسلماً این حقیقت در ابتدای کار برای مردم خوشایند نیست و حتی از آن رم می‌کنند. ولی مردم در همان آغاز دعوت اسلام نیز به همین صورت از آن کراهت داشتند. اما این دعوت نیرومند بود، چنانکه امروز هم نیرومند است و فردا نیز نیرومند خواهد بود. چون عنصر حقیقی قدرت در طبیعت خود این عقیده نهفته است. اینکه برای دفاع از اسلام بخواهیم، آنچه تمدن جدید بدان عمل می‌کند را به اسلام هم نسبت دهیم و بگوییم ۱۴۰۰ سال قبل ما هم همین حرف‌ها را می‌زدیم، دفاع زشت و بی‌ارزشی است. اسلام با مینا قرار دادن نظام‌های جاهلی و عملکردهای شوم ناشی از آنها به توجیه خود نمی‌پردازد. اینها به خاطر رهاکردن اسلام به این سیه‌روزی گرفتار آمدند نه بدان جهت که مسلمان هستند. ما تمام نظام‌ها را چه در شرق و چه در غرب به یکسان مردود می‌دانیم.

ما ناچاریم که اولاً به ثبات برسیم و ثانیاً همیشه احساس برتری بکنیم و به جاهلیت نشان دهیم که در مقایسه با ائمه‌های عالی مشرف بر حیات اسلامی مطلوب ما، به چه پستی و انحطاطی درافتاده است. البته این نیز از طریق همراهی کردن با جاهلیت در برخی از گامها حاصل نمی‌شود چنان که به معنای قطع رابطه و انزوا و عزلت‌گزینی از جاهلیت در حال حاضر هم نیست. بلکه این نوعی معاشرت داشتن توأم با متمایز ماندن و داد و ستد داشتن توأم با کرامت و سربلندی و بیان حق با مودت و مهرورزی و احساس برتری کردن با ایمان در عین متواضع بودن و بعد از همه اینها، لبریز شدن از حقیقت واقع است.

۱۱ - استعلاء ایمان

«و سست و محزون نباشید که اگر مومن باشید، غالب و برتر خواهید بود.» (آل عمران، ۱۳۹)

این آیه حالت استعلایی را خاطر نشان می‌سازد که باید در دل انسان با ایمان نسبت به هر چیزی و هر وضع و هر ارزش و هر کس جای بگیرد. مومن باید در هنگام ضعف و اندک بودن تعداد نفرات و فقر مالی اش درست همانند وقتی که قدرت و نفرات فراوان و ثروت کلان دارد، این احساس برتری و استعلاء را داشته باشد. حالت پایداری و ثبات در جهاد، فقط حالتی از حالات استعلایی است که این رهنمود بزرگ الهی دربرمی‌گیرد. باطل مرتباً فریاد می‌زند و نعره می‌کشد و کرکری می‌خواند و هاله‌هایی ساختگی پیرامون خود ایجاد می‌کند، اما مومن از بالا به این باطل خودنما و به این توده‌های فریب خورده، نگاه می‌کند و هرگز دچار «وهن» و «حزن» نمی‌شود.

این حکمت خداست که عقیده اسلام از زینت و پیرایه‌ها بی‌بهره باشد و از عوامل فریبا و وسوسه‌گر عاری بماند، به هیچ حاکمی تقرب نجوید و به هیچ قدرتی فخر نرزد و برای هیچ لذتی فریاد شادی سر ندهد و هر غریزه‌ای او را تحریک ننماید و همیشه با تلاش و مشقت و شهادت همراه باشد. تا اگر کسی این عقیده را پذیرفت، با این شرایط بپذیرد و در دل یقین داشته باشد که این عقیده را صرفاً به خاطر عقیده و تنها به منظور جلب رضای خداوند می‌خواهد نه بخاطر ارزشها و انگیزه‌های کاذب.

۱۲ - راه فقط این است

داستان اصحاب اخدود که در سوره بروج آمده، حقیقتی است که باید دعوت‌گران به دین خدا در همه سرزمینها و در تمام نسلها از سر اندیشه به آن توجه نمایند. این داستان گروهی است که به پروردگار خود ایمان آورده‌اند و آن را اعلام کرده‌اند و بدین جهت به دست دشمنانی جلاد و زورگو گرفتار آمده‌اند که

حق مسلم «انسان» را در آزادی اعتقاد به حق و ایمان به خداوند پایمال می سازند. ایمان به خدا، این دلها را بر آن شکنجه ها چیره ساخت. این دلها به راستی از عبودیت زندگی دنیا رسته بودند. در مقابل اینان سرشتهای شیر و پست قرار گرفته بودند که برکناره آتش نشسته بودند و درد کشیدن و عذاب کشیدن آنها را تماشا می کردند و لذت می بردند.

در حساب دنیا چنان تصور می شود که طغیان بر ایمان پیروز شده است. روایات هم هیچکدام نگفته اند که خداوند آن طاغیان را به کیفر گناهانشان با قهر و قدرت خود نابود کرده باشد. اما قرآن چیزی دیگری را به مومنان می آموزد و از حقیقت دیگری برای آنها پرده برمی دارد. بزرگترین ارزش در میزان الهی، ارزش عقیده و کالای رایج پرسود در بازار خداوند، کالای ایمان است و برترین حالت پیروزی، پیروز شدن روح بر ماده و چیره شدن عقیده بر درد و نصرت یافتن ایمان بر فتنه است. در این حادثه نیز روحهای مومنان بر ترس و درد و بر جاذبه های زمین و زندگی و بر فتنه، نصرتی آنچنان یافت که مایه افتخار و شرف برای تمام آدمیزادگان در همه عصرهاست. و پیروزی راستین همین است. علاوه بر این، آخرت نیز در کار است و آخرت آن مجال اصلی است که میدان و مجال زمین بدانجا ملحق می گردد و در حقیقت واقع و در احساس مومن نسبت به این حقیقت، دنیا و آخرت تفکیک ناپذیرند. بنابراین نبرد به پایان نرسیده است. زندگی انسانها با عالم فرشتگان و دنیا با آخرت پیوند می خورد و دیگر، زمین به تنهایی صحنه مبارزه میان خیر و شر و حق و باطل و ایمان و طغیان نخواهد بود.

جنگ میان مومنین و دشمنان آنها اساسا یک جنگ عقیدتی است. این جنگ بخاطر هیچ چیز دیگری نیست و دشمنان جز ایمان هیچ جرم و گناهی از مومنین سراغ ندارند. این یک جنگ سیاسی یا اقتصادی یا نژادی نیست. این چیزی است که باید مومنان در هر کجا که با دشمنی روبرو شدند، بدان یقین داشته باشند. دشمنان مسلمین در تلاشند که برای این جنگ پرچم دیگری غیر از پرچم عقیدتی از قبیل پرچم سیاسی یا اقتصادی برافرازند تا مسلمین را از سلاح حقیقی پیروزی شان در این نبرد، غافل سازند. لذا بر مسلمانان واجب است که گول نخورند.

می خواهند تا ما گمان ببریم که جنگهای صلیبی سرپوش برای استعمار بوده اند. خیر! آن استعماری که بعدها آمد خودش سرپوشی برای روح صلیبیتی گردید که دیگر نمی توانست همانند قرون وسطی، نقاب از چهره بردارد.

ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ريحكم (انفال/46)



قال اميرالمؤمنين على عليه السلام:

انى اكره لكم ان تكونوا سبابين شتامين لغائبين
(تمام نهج البلاغه، ج 5 ص 98 و 99)



سماحة آية الله العظمى السيستاني:
خطابنا هو الدعوة الى الوحدة، وكنت
ولا ازال اقول لا تقولوا اخواننا السنة،
بل قولوا «أنفسنا أهل السنة»

سماحة الامام الخامنأى:

يحرم النيل من رموز إخواننا السنة فضلاً
عن اتهام زوج النبي بما يخل بشرفها بل
هذا الأمر ممتنع على نساء الأنبياء
وخصوصاً سيدهم الرسول الأعظم

سماحة الامام الخمينى:

لقد أمرنا الإسلام بوحدة الكلمة،
وان من يعمل على إثارة الفرقة
فهو خارج عن الإسلام

سماحة الإمام السيد موسى الصدر:
يكون الأساس هو التقارب
والفهم وليس الجدل ومحاولات
التغلب الكلامي

سماحة آية الله العظمى علامه
فضل الله: نحرم سب أمهات
المؤمنين والإساءة إليهنّ ونعتبره
مخالفاً للخط الإسلامي الأصيل

پیشوایان شیعه، پیشگامان وحدت



المجمع الدولي للأمة الواحدة
INTERNATIONAL UNION OF UNIFIED UMMAH
اتحاديه بين المللي امت واحده



واحد فرهنگي و آموزش
اتحاديه بين المللي امت واحده
با همکاري مجله الكترونيکي اخوت
www.unified-ummah.com
www.okhowah.com